

تصویر فخر در سروده‌های ابوفراس حمدانی

دکتر فیروز حریرچی^۱، دکتر حامد صدقی^۲ علی اکبر ملایی^۳

چکیده

ابوفراس، شاعر با ذوق قرن چهارم ادبیات عرب، تصویری فاخر از خود و خاندانش در دفتر سروده‌هایش ارائه کرده است. محور فخر شاعر در قصاید قبل و هنگام زندان متفاوت است. پیش از اسارت شاعر، به مفاخرخاندانش بیشتر توجه می‌کرد، ولی در دوران اسارت نقطه‌ی تمرکز وی به خود می‌باشد و به تدریج تصویر برآزندگی‌های شخصی بر فخر قبیلگی سایه می‌افکند. وی به هر حال با مفاهیمی چون شجاعت، کرم، جوانمردی و فضایل دیگر، خود و هم‌تبارانش را ستوده است.

کلید واژه‌ها: ابوفراس، فخر، فخر شخصی، فخر قبیلگی

مقدمه

فخر شاخه‌ای از شعر غنایی است که به ذکر محاسن شاعر و خودستایی‌های او اختصاص دارد. این مفهوم شعری که از غریزه حبّ ذات سرچشمه می‌گیرد و ریشه در فطرت انسان دارد، در آثار ادبی ملت‌های مختلف دارای نمود بسیار است

۱. استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران.

۲ - استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت معلم

akbar.m87@gmail.com

۳ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت معلم تهران

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۰/۱۵

شاعران عرب از دیرباز به داشتن فضایی از قبیل شجاعت، سخاوت و جوانمردی به خود می‌بالیدند و برتری‌های ذاتی و قبیله‌ی خویش را یادآور می‌شدند. در عصر شکوهمند اسلامی، شعر تحت تأثیر آموزه‌های مقدّس این مکتب آسمانی قرار گرفت و مفهوم فخر بر اثر فتوحات مسلمین، جلوه‌ای حماسی یافت و روح جمعی بر جنبه‌ی فردی آن غالب گشت (الفاخوری، بی تا: ۱/۴۰۱ و ۱۴۱). در زمان حاکمیت بنی امیه درگیرهای سیاسی، بر مفاخرات شاعران چیره گشت. و در نهایت موجب پیدایش نوعی فخر قبیله‌ی آمیخته به مدح حزبی و هجو سیاسی گشت (محمد، بی تا: ۲۰).

با روی کار آمدن خاندان بنی عباس و گشوده شدن دروازه‌های امپراطوری پهناور اسلامی به روی میراث تمدن بشری، مرزهای مفاخرت میان شاعران نیز توسعه یافت. در عصر موسوم به دول و امارات که مصادف با دوران ضعف و پراکندگی دولت مرکزی عباسی بود، سیف الدوله حمدانی در منطقه‌ی شام حکم می‌راند. وی دربار خویش را مهد دلپذیر علم و ادب ساخته بود. جنگ‌های ناتمام این امیر بی باک با ارتش نیرومند روم و نیز شورشیان داخلی میدان گسترده‌ای را برای فخر و حماسه گشود. از میان شاعران حاضر در محفل ادبی وی، متنبی و ابوفراس شهرت بسزایی یافتند. تحقیق حاضر بر آن است تا: ۱- انواع و مراحل فخر را در دیوان ابوفراس شناسایی و تبیین کند. ۲- انگیزه‌های شاعر از فخرورزی‌هایش در موقعیت‌های مختلف را بررسی نماید. ۳- معانی مورد مباهات شاعر را به صورتی آماری مشخص کند. ۴- ویژگی‌های کلی سبکی و محتوایی فخریات وی را توضیح دهد.

به یقین بررسی مفهوم فخر در دیوان شاعر بزرگی چون ابوفراس که فراز و نشیب زندگی خود را در قالب سروده‌هایش به تصویر کشیده و در همه‌ی حالات و شرایط به قابلیت‌ها و فضایل خود و اهل قبیله‌اش بالیده است می‌تواند پایه‌ی یک تحقیق شایسته قرار گیرد. باری عمده‌ترین غرض شعری در دیوان ابوفراس، موضوع فخر و خودستایی است که از رهگذر چنین پژوهشی می‌توان به شناخت بیشتر شاعر و توان هنری وی دست یافت. تا آن جا که بر نگارنده معلوم است، درباره‌ی این موضوع به طور

ویژه پژوهش‌های اندکی صورت پذیرفته است؛ از جمله کتابی با عنوان: «فخر ابی فراس و ابی الطیب» نوشته عبدالغنی باجقنی که دسترسی بدان‌ها نیز میسر نگشت.

ابوفراس حمدانی

ابوفراس الحارث بن سعید بن حمدان الحمدونی از جانب عمو نسب به تغلب و از طرف دایی به تمیم می‌رساند (الحمدانی، ۱۹۵۹م: ۵). در به سال ۳۲۰ه.ق (ابن خلکان، بی‌تا: ۶۱) وی در موصل به دنیا آمد (الفخوری، بی‌تا: ۸۲۰/۱) و هنوز سه بهار از عمرش سپری نشده بود که پدرش قربانی رقابت‌های سیاسی میان خاندان گردید و به دست برادرزاده خویش ناصرالدوله کشته شد (ابن خلکان، همان: ۶۱). مادرش کنیزی رومی بود که بعد از مرگ پدر، فرزند سه ساله‌اش را نزد پسر عمش سیف الدوله به حلب برد (دایره المعارف تشیع، ۱۳۷۲ش: ۴۳۰). سیف الدوله سرپرستی ابوفراس را بر عهده گرفت و او علوم زمانش را در محضر عالمان دربار این امیر و نام آورترین ایشان یعنی ابن خالویه نحوی فرا گرفت (فروخ، ۱۹۸۵م: ۴۹۵). شاعر هنوز به هفده سالگی نرسیده بود که به فرمانروایی منبج گماشته شد (ابن عدیم، ۱۳۷۰ق: ۱۱۹/۱-۱۲۰). او سال‌های ۳۳۶ تا ۳۵۱ق را در منبج گذرانید (دایره المعارف بزرگ اسلامی، همان: ۱۲۰) و در این مدت با حضور در نبردهای پی در پی سیف الدوله علیه روم آوازه‌ای بلند یافت (زیدان، ۱۹۸۲م: ۷۸/۱۴)، تا این که به سال ۳۵۱ه.ق در یکی از همین جنگ‌ها مجروح گشت و به اسارت دشمن درآمد (زرکلی، ۱۹۸۶م: ۱۵۵). رومیان او را به خرشنه برده و از آن جا به قسطنطنیه منتقل کردند (التعالی، ۱۹۸۴م: ۷۵). اسارت ابوفراس چهار سال به درازا کشید (شامی، ۱۹۹۹م: ۹۲)، تا این که در سال ۳۵۵ق و در جریان مبادله اسیران آزادی خویش را بازیافت (التنوخی، ۱۹۷۱م: ۲۲۸/۱). رومیات ابوفراس سروده‌های وی در دوران تلخ و اندوهبار زندان است و احساس درد و رنج ناشی از غربت و فراق را با زبانی ساده و آشنا و لحنی سوزاننده و مؤثر بیان می‌کند. وی در سال ۳۵۷ق توسط خواهرزاده خود ابوالمعالی فرزند سیف الدوله که به جای پدر بر مسند حکومت نشست، کشته شد (ابن عدیم، همان: ۱۲۵/۱) و

بدینسان حمدانی‌ها با از دست دادن یکی از درخشان‌ترین چهره‌های میدان شعر و شجاعت دچار خسران شدند (الحمدانی، ۱۹۵۹م: ۶).

شعر ابوفراس آینه‌ی تمام‌نمای شخصیت اوست و مانند روزنامه‌ای است که لحظه‌های زندگی و احوال درونی شاعر امیر را ثبت نموده است (السامر، ۱۹۷۰م: ۲۷۰/۲). عمده‌ی سروده‌های وی بر دو محور متمرکز است: فخر و غزل. *ثعلبى* او را در فضل و ادب، کرامت و شرف، بلاغت و برازندگی و دلاوری، یگانگی دوران و خورشید روزگار خویش خوانده است و صاحب بن عباد سروده‌های او را مهر ختامی بر شعر عربی به شمار آورده است (الثعلبى، ۱۹۸۳م: ۵۷/۱).

انواع فخر در دیوان ابوفراس

فخر ابوفراس ذاتی است و به بیان قابلیت‌های خود شاعر (فخر شخصی) و برتری‌های قبیله‌اش (فخر جمعی) تعلق دارد. وی علاوه بر بالیدن به امتیازات منحصر به فرد خود و دم زدن از چالاکی و بی‌باکی و عزت و اعتبار خویش، عرصه را برای یادآوری مناقب نیاکان و بستگانش گسترده نگاه داشته و از این رهگذر هر گونه حسن و کمالی را برای خود و خاندانش به اثبات رسانده است. در این میدان توجه او به برازندگی خانوادگی و کفایت قبیلگی بدان پایه است که بیشتر مفاخرش را به ستایش منزلت و جایگاه قبیله خود اختصاص داده است؛ البته بالیدن به اعتبار خاندان و شوکت قبیله، رسمی کهنه و ریشه دار بوده است که نزد شاعران قدیم عرب سابقه‌ای دراز دارد. فخر به اجداد و توجه به قبیله در سنت شعری قدیم به حدی بوده است که شاعر وجود خویش را در برابر عظمت قبیله فراموش می‌کرد و هویتی قبیلگی می‌یافت (عبد سلیمان، ۲۰۰۸م: ۲۳۲).

انگیزه‌های ابوفراس برای گرایش به فخر قبیلگی

فخر در میان آل حمدان رواجی بسیار داشت و این موضوع، خود دلیلی روشن بر عظمت روح و اعتماد به نفس این خانواده و تکیه و توجه آن‌ها به دلاوری و گرایش به قومیت است (باجقنى، همان: ۱۰). سابقه درخشان و آوازه بلند اجداد و پدران ابوفراس عامل

مهمی در کشاندن او به عرصه فخر جمعی به شمار می‌آید؛ چرا که «بنی حمدان پادشاهان و فرماندهانی بودند که از گشاده ترین چهره‌ها و رساترین زبان‌ها و بخشنده‌ترین دستان و وزین ترین خردها بهره داشتند» (النعالی، همان: ۱۶/۱). ابوفراس در قصیده‌ای طولانی مشتمل بر ۲۲۵ بیت، گزارشی مختصر از فخرآفرینی های تبار حمدانی در گذر تاریخ ارائه داده است. این قصیده که از بلندترین سروده های عربی در نوع خویش است، با وجود بلندی، بافتی یکدست و منسجم دارد و با ترتیبی تاریخی مناقب آل حمدان را به نمایش گذاشته است. شاعر سروده اش را به تقلید از سرایندگان کهن، با تغزل آغاز کرده و در بیشتر از ۲۵ بیت نسیب گفته است. بیت زیر مطلع قصیده مورد نظر است:

لَعَلَّ خَيْالَ الْعَامِرِيَّةِ زَائِرٌ فَيَسْعَدَ مَهْجُورٌ وَيَسْعَدَ هَاجِرٌ

(الحمدانی، ۱۴۲۸ق: ۱۲۴)

شاعر در این قصیده طولانی، به کامل بودن گزارش خود حرص ورزیده و تلاش کرده است تا هر آن چه از افتخارات منسوب به شجره حمدانی را که از دیرباز تا زمان سرودن قصیده به خاطر دارد را به ترتیب ترسیم و ماندگار نماید. به همین مناسبت وی از نیای تغلبی خود آغاز می کند، به مناقب جدش حمدان اشاره کرده، اقدامات جسورانه عموهایش را در نبردهای دامنه دارشان می ستاید و خدماتشان را به جهان اسلام و قوم عرب یادآور می شود و از شکست های سنگینی که آل حمدان به ارتش روم وارد ساخته اند سخن به میان می آورد. وی در این میدان با نگارگری فضائل خاندان خود که به زعم او آغاز و انجام مکارمند، لوحی ارزشمند و جاودان در تماشخانه ادب خلق کرده است:

لَنَا أَوْلٌ فِي الْمَكْرُمَاتِ وَ آخِرٌ وَ بَاطِنٌ مَجْدٍ تَعْلَبِيٍّ وَ ظَاهِرٌ

(الحمدانی، ۱۴۲۸ق: ۱۲۸)

در مورد علل اهتمام شاعر به آفرینش چنین اثری «گفته شده که مبادرت عبدالله بن محمد بن ورقاء الشیبانی به سرودن قصیده ای که به ذکر مفاخرات بکر و تغلب اختصاص داشت، انگیزه اقدام شاعر به سرودن این فخریه را مهیا کرده است» (بروکلمان، ۱۹۹۳م: ۴۱۴). البته باید این نکته را نیز مد نظر داشت که بالیدن به محاسن

قبیلگی خود «شکلی از اشکال تحکیم قدرت و وجهی از وجوه احساس حمایت و حفاظت است؛ زیرا ممکن است فردی از استعداد ذاتی برخوردار و به صفات قهرمانی آراسته باشد، ولی برای این که در عرصه‌ی لاف‌زنی‌های خود احساس پشتگرمی و اطمینان خاطر بیشتری کند و توانمندی خود را به اثبات برساند، به نیرویی سرشار و بازوانی توانا نیازمند گردد» (القیسی، ۱۹۹۴م: ۲/۵۴-۵۵).

بی‌گمان عوامل یاد شده در سوق دادن توجه و گرایش شاعر به سمت فخر جمعی و قبیلگی مؤثر بوده است، اما نمود بیش از حد این جنبه در فخریات ابوفراس و پررنگ تر بودن آن از فخر شخصی به ویژه در سروده‌های مربوط به دوران پیش از اسارت نیاز به تأمل بیشتری دارد. برای توجیه این مطلب و نیز فهم انگیزه‌های مختلف شاعر از بالندگی‌های بی‌امانش به تبار حمدانی، باید به شناخت موقعیت او در دربار سیف الدوله و درک شرایط روحی او نائل آمد.

با بررسی زندگی و شعر ابوفراس می‌توان دریافت که کلید شخصیت این شاعر، میل به سروری و صدارت است. وی مایل بود که در همه‌ی زمینه‌ها به ویژه در میدان سیاست و شعر، مقام اول را داشته باشد، اما در این دو عرصه، سایه‌ی سنگین نوابغی چون سیف الدوله و متنبی را بر سرنوشت خود احساس می‌کرد و رنج می‌برد. وی در مواجهه با امیر سیف الدوله به قابلیت‌های شخصی و موهبت‌های ذاتی خود می‌بالید و انتسابش به قبیلۀ پرآوازه‌ی حمدانی را سند برتری خود بر متنبی به حساب می‌آورد. نیکلسون درباره‌ی تأثیر گذار بودن متنبی بر ذوق عمومی شاعران دربار حمدانی و گزینش سبکی آن‌ها آورده است که ابوفراس «با این که سرآمد سایر شعرای دربار بود، تحت الشعاع شخصی قرار گرفت که با وجود اشتباهاتش که قابل گذشت هم نیستند، تأثیر فوق‌العاده‌ای بر هم عصران خود گذاشت و با تأثیر آمرانه‌ی شهرت خود تعیین می‌کرد که الگوی ذوق ادبی در دنیای اسلام چگونه باید باشد و آن شخص متنبی بود» (نیکلسون، ۱۳۸۰ش: ۳۱۳). عمر فروخ آورده است که: «در سال ۳۳۷ق متنبی وارد دربار سیف الدوله شد، سیف الدوله با این کار می‌خواست ستاره‌ی ابوفراس در شعر و جنگ را کم فروغ کند» (فروخ، همان: ۴۹۵). به گمانی رویکرد بیش از اندازه‌ی ابوفراس به فخر

قبیله‌گی و مباحثات به مناقب خاندان حمدانی نوعی تحدی و مبارزه طلبی با متنبی و اظهار فضل در برابر وی به شمار می‌آید؛ چرا که متنبی از اصالت خانوادگی چندانی برخوردار نبود و ابوفراس می‌توانست از این زاویه، گوی سبقت و برتری را از حریف بریاید و او را در مقابل خاندان پرآوازه حمدانی، تنها و بی‌پشتوانه رها کند. نمونه‌هایی از تجلی احساس رقابت و همسری را می‌توان در برخی جهت‌گیری‌های ابوفراس در مقابله با متنبی دریافت:

۱- ابوفراس در چند بیت پایانی فخریه دراز دامنی که در حقیقت شاسنامه مفاخر تاریخی آل حمدان به شمار می‌آید، دم زدن از سابقه درخشان سروران و نام‌آوران طائفه‌اش را وسیله قهر و غلبه بر «دشمن» خود که به گمان غالب همان متنبی بوده، معرفی کرده است؛ زیرا اگر این «خصم» سرسخت نبود، عرصه سخن بر شاعر حمدانی دشوار نمی‌آمد و خاطرش آزرده نمی‌گشت:

وَإِنَّهُمْ السَّادَاتُ وَالْعُرَرُ الَّتِي
أَطُولُ عَلَيَّ خَصْمِي بِهَا وَأَكْثَرُ!
وَلَوْلَا اجْتِنَابِي الْعُتْبَ مِنْ غَيْرِ مُنْصِفٍ
لَمَا عَزَّنِي قَوْلٌ وَلَا خَانَ خَاطِرُ!

شاعر باب تحدی را بدین جا ختم نکرده است، بلکه نیش سخن را به زهر تعریض و کنایه آغشته و حرفه تکسب شعری را مایه حقارت و دون‌شان خویش قلمداد کرده است. گویی وی به انگیزه دردمند ساختن و ناخرسند نمودن حریف، چنین سروده‌ای را به نظم کشیده است نه مانند شاعران متکسب به قصد دریافت صلح و پاداش:

وَلَا أَنَا فِيمَا قَدْ تَقَدَّمَ طَالِبٌ
جَزَاءً وَلَا فِيمَا تَأَخَّرَ وَازِرٌ
يَسْرُ صَدِيقِي: أَنْ أَكْثَرَ وَأَصْفِي
عَدُوِّي وَإِنْ سَاءَتْهُ تِلْكَ الْمَفَاخِرُ
نَطَقْتُ بِفَضْلِي وَامْتَدَحْتُ عَشِيرَتِي
فَمَا أَنَا مَدَاحٌ وَلَا أَنَا شَاعِرٌ

(الحمدانی، ۱۴۲۸ق ۱۴۸).

۲- زمانی امیر سیف الدوله به رسم هدیه، اسبانی را به عموزادگانش عرضه می‌داشت، ولی ابوفراس از پذیرش پیشکش امیر سیف الدوله سرباز زد و خود را بی‌نیاز از چنین عطایایی برشمرد و سرود:

إِنَّ الْعَيَّْ هُوَ الْعَيُّْ بِنَفْسِهِ
وَلَوْ أَنَّهُ عَارِي الْمَنَّاكِبِ حَافٍ
مَا كَثُرَ الْخَيْلُ الْجِيَادِ بِرَائِدِي
شَرَفًا وَلَا عَدَدُ السَّوَامِ الضَّافِي

لَا أَعْتَبِي لَصُرُوفِ دَهْرِي عُدَّةً حَتَّى كَأَنَّ صُرُوفَهُ أَحْلَافِي

(همان: ۲۲۳).

در حالی که در چنان ایامی متنبی شاعر ویژه امیر حمدانی بود و روزی خور خوان دربارش به شمار می‌آمد. شاید یکی از دلایل اکراه ابوفراس از پذیرفتن انعام امیر، اعلام انزجار و بیزاری از متنبی و ابراز خشم و حسادت نسبت به رابطه نزدیک بین امیر و شاعر ویژه‌اش باشد. وانگهی متنبی در این معنی نظری مخالف با اظهار نظر ابوفراس دارد و ثروت را از لوازم عمده و ضروری کسب مجدد و بزرگی معرفی کرده است:

فَلَا مَجْدَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَالُهُ وَ لَا مَالَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَجْدُهُ
وَفِي النَّاسِ مَنْ يَرْضَى بِمَيْسُورِ عَيْشِهِ وَ مَرَكُوبُهُ رِحْلَاهُ وَ الثَّوْبُ جِلْدُهُ

(المتنبی، بی تا: ۳۸۱/۱)

به علاوه می‌توان در برخی فخرفروشی‌های ابوفراس، نظریاتی مخالف با اندیشه‌های متنبی دریافت؛ به عنوان مثال متنبی در جایی ظلم را جزئی از سرشت انسان‌ها دانسته و عفت را دلیلی بر ناتوانی ذکر کرده است:

الظُّلْمُ مِنَ شَيْمِ النَّفْسِ فَإِنْ تَجَدَّدَ ذَا عَفَّةٍ فَلَعَلَّةٌ لَا يَظْلِمُ (همان: ۴۶۱/۲)

و ابوفراس در موضعی مخالف چنین سروده است:

لَسْتُ بِالْمُسْتَضِيمِ مَنْ هُوَ دُونِي إِعْتِدَاءً وَ لَسْتُ بِالْمُسْتَضَامِ
أَبْدُلُ الْحَقَّ لِلْخُصُومِ إِذَا مَا عَجَزَتْ عَنْهُ قُدْرَةُ الْحُكَّامِ
لَا تَخْطِي إِلَيَّ الْمَظَالِمُ كَفِّي حَذْرًا مِنْ أَصَابِعِ الْأَيْتَامِ

(الحمداي، ۱۴۲۸ق ۳۱۹)

۳- ابوفراس تلاش کرده است که در بیان مفاخر خود جانب صداقت را نگاه دارد و کمتر به مبالغه یا غلوئی ناپسند دست یازد، در حالی که متنبی در فخریاتش به شدت مبالغه و کلام آمیخته به غلو و اغراق مشهور است. در این راستا ابوفراس کوشیده است برای ادعاهای خود دلیل و گواه بطلبد و مصادیق عینی فضایل خود را ابراز نماید. این موضوع می‌تواند واکنشی در مقابل لاف زنی‌ها و بلند پردازی‌های دور از واقعیت متنبی باشد.

۴- دلیل دیگر در رابطه با تأثیر فراگیر متنّبی بر گرایش غالب ابوفراس به فخر قبیلگی، این است که وی پس از گرفتاری در زندان و خلاص شدن از رقابت با متنّبی، جنبه گروهی فخرش را به گرایش فردی و خودستایی تغییر داد و «خود» را در مفاخرش جایگزین «قبیله» ساخت. در این دوران گرچه گاهی ابوفراس به وابستگان خویش می‌بالد، اما محور فخریات او، فرد است نه قبیله. از طرفی می‌دانیم که ناصرالدوله حمدانی عموزاده شاعر، قاتل پدرش نیز به حساب می‌آمد؛ پس جای شگفتی است که شاعر، دیوانش را سرشار از نام نیک کسانی کند که پدرش را به مسلخ برده و او را قربانی مطامع خویش ساختند. واقعیت این است که حضور متنّبی در دربار، فرصت هرگونه کینه توزی یا حسدورزی با دیگری را از شاعر حمدانی گرفت و جریان زندگی او را از حالت عادی و روند معمول خویش خارج کرد و زبان شعری او را به نوعی مبارزه طلبی و جدال مبدل ساخت. این چنین بود که ابوفراس خواه ناخواه در دایره‌ای از فخر قبیلگی قرار گرفت که متنّبی را یارای ورود بدان نبود، و گر نه همین شاعر وقتی که در سیاهی زندان از یاریگری اهل قومش و اقدام آن‌ها جهت آزادسازی خود از اسارت نومید گردید، از بی وفایی و نیرنگ اهل قبیله و وطن خود به تنگ آمد و دوری از وطن را بر زندگی با چنان اقوام و آشنایانی ترجیح داد و سرود:

دَعِ الْوَطْنَ الْمَأْلُوفَ رَأْبِكَ أَهْلُهُ وَ عَدَّ عَنِ الْأَهْلِ الَّذِينَ تَكَشَرُوا
فَأَهْلُكَ مَنْ أَصْفَى وَ وُدُّكَ مَنْ صَفَا وَ إِن نَزَحْتَ دَارًا وَ قَلْتَ عَشَائِرًا

(الحمّانی، ۱۴۲۸ق ۱۲۷)

۵- ابوفراس در یادکرد خود از جنگ‌ها و توصیف رخدادهایش دارای نفسی کاملاً ملحمی نیست، بلکه خاطره نبردها را بیشتر به عنوان گواهی برای اثبات سلحشوری یا عاطفه عفو و عطوفت خود و خاندانش ذکر می‌کند. شاید از همین زاویه آدم میتز، خاورشناس سوئیسی، وی را فاقد هر گونه مجد و مرتبه نظامی دانسته و مفاخر جنگی او را اموری واهی و به دور از واقعیت قلمداد کرده است (میتز، ۱۹۶۷: ۵۰۳/۱). البته این موضوع تنها محدود به وصف صحنه‌های نبرد نمی‌باشد، بلکه حتی طبیعت دل‌انگیز سرزمین منبج نیز در طبع لطیف و احساس رقیق او اثری نهاده و در خیال شعری وی ننشسته است. به نظر می‌رسد که دلیل عمده این مسأله، توجه شاعر به موضوعاتی

دیگر باشد که به گمان غالب همان رقابت با متنبی و سعی در پیشی گرفتن از او و تثبیت موقعیت خویش در دربار است. نکته جالب توجه در این مورد، اشتیاقی است که شاعر در زندان به وصف منزل خود در منبج و مرغزارهای آن سامان نشان داده است و گاهی از نبردهایش علیه دشمنان داخلی و خارجی یاد کرده و به توصیف جزئی آن‌ها سرگرم شده است. این موضوع نشان می‌دهد که سیطرهٔ سنگین حضور متنبی و سختی رقابت و همسری با او توانسته بود شاعر حمدانی را تا حدود زیادی از برخی گرایش‌های طبیعی خویش دور کند و جای برخی موضوعات را در ذهن و احساس او اشغال کند؛ به طوری که با حذف این رقیب سرسخت، شاعر گرایش‌های فطری و ملایمات ذوقی خویش را بیش از پیش دریافت و با کمتر ملاحظه‌ای به بیان دیدگاه‌ها و احساسات راستین خویش مبادرت ورزید.

مراحل فخر در دیوان ابوفراس

ابوفراس شاعری است فاخر و بالنده که در هر مناسبت و میدانی فخر می‌فروشد و دائما در سروده‌های خود تاجی از شرافت بر سر دارد؛ شرافتی که از نیاکانش به ارث برده و در راه پاسداشت آن دوشادوش دیگر مردان استوار حمدانی تبار گام بر می‌دارد:

نَشِيدُ كَمَا شَادُوا وَ نَبِي كَمَا بَنُوا
لَنَا شَرَفٌ مَاضٍ وَ آخِرٌ حَاضِرٌ

مدلول فخر ابوفراس در دوران اسارت با روزگار پیش از آن متفاوت است. پیش از زندان دایرهٔ فخریات شاعر گسترده است و ذات او با نام قهرمانان و فخرآفرینان خانوادهٔ حمدانی پیوند خورده است؛ در حالی که سروده‌های روزگار زندان ناظر بر خروج شاعر از دایرهٔ خویشان است و او به نظر، تک سواری است که بر سمند افتخارات خویش نشسته است و با اعتماد به نفس سرکش و بی‌قرار خود به پیش می‌تازد و سخن از یاران و بالیدن به دودمانش را در غباری از اندوه و شکایت فرو برده است. وی پیش از زندان با لحنی فخرآمیز، آل حمدان را شاهزادگانی اصیل و نیکوکار و شالوده‌های مستحکم مجد و سیادت به شمار می‌آورد و از زبان قوم خود چنین می‌سرود:

وَ إِذَا فَخَرْتُ فَخَرْتُ بِالشُّمِّ الْأُولَى شَادُوا الْمَكَارِمَ مِنْ «بَنِي حَمْدَانَ»
 نَحْنُ الْمُلُوكُ بَنُو الْمُلُوكِ أُولِي الْعُلَا وَ مَعَادِنُ السَّادَاتِ مِنْ «عَدَنَانَ»
 وَ الْمَجْدُ يَعْلَمُ أَنَّ أَرْكَانَهُ وَ الْبَيْتُ مُعْتَمِدٌ عَلَيَّ الْأَرْكَانِ
 قَوْمِي مَتَى تَخَيَّرَهُمْ لَمْ يُحْسِنُوا غَيْرَ اصْطِنَاعِ الْعُرْفِ وَ الْأَحْسَانِ

(الحمدانی، ۱۴۲۸ق ۳۳۴).

در حالی که پس از گذشت مدّت زمانی چند از دوران اسارتش، نه تنها خود را از حلقهٔ نامداران آل حمدان جدا ساخت، بلکه در معرفی خویشتن به عنوان چراغ شب افروز محفل بی رونق این گروه تردیدی نورزید:

سَيِّدُ كُرَيْبِي قَوْمِي إِذَا حَدَّ جَدُّهُمْ وَ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ يُفْتَقَدُ الْبَدْرُ (همان: ۱۶۵)

اگر انگیزهٔ غالب شاعر از فخر و مباهات قبل از اسارت را تحلی و مبارزه طلبی با رقیبانش فرض کنیم، می‌توانیم مقصود او را از این معنی در اوقات اسارت به طور عمده توجیه قوم خود و تقویت روح شکست خورده‌اش در تنگنای زندان تلقی نماییم. بدیهی است کسی چون ابوفراس که زمانی سالار سواران بود و بی محابا بر قلب سپاه دشمن می‌تازید و از تیغ شمشیر دشمن هراسی به دل نداشت:

وَ لَا تَصِفَنَّ الْحَرْبَ عِنْدِي فَإِنَّهَا طَعَامِي مُدُّ بَعْتِ الصَّبَا وَ شَرَابِي
 وَ قَدْ عَرَفْتُ وَقَعَ الْمَسَامِيرِ مُهْجَتِي وَ شَقَّقَ عَن زُرْقِ النَّصُولِ إِهَابِي

(همان: ۵۱ و ۵۲)

اکنون که در بند استخوان سای دشمن از یادها رفته و از جانب بدخواهانش به ضعف و زوال منتسب گشته است، زبان به خودستایی بگشاید و از اعتبار فزاینده و نقش برجستهٔ خود در میان اهل قبیله‌اش سخن به میان آورد؛ شاید با چنین ادعایی، علاوه بر قوت بخشیدن به قلب دردمند خود، ابراز وجودی کرده باشد و قومش را نسبت به خلاص کردن خود از بند تشویق نماید؛ زیرا «نیاز به خودنمایی و تقویت ذات، فرد را وامی‌دارد که از شخصیت خود و این که او هنوز یارای بخشندگی دارد و قادر است به اقداماتی سترگ مبادرت ورزد، سخن به میان آورد» (راجح، بی‌تا: ۹۶).

فخریات مربوط به دوران زندان شاعر را که دارای جنبهٔ فردگرایانه است می‌توان به ویژگی‌های زیر منتسب ساخت.

۱- شاعر مادام کوشیده است که در میدان فخرورزی جانب احتیاط را نگاه دارد؛ با این توضیح که در عرصه فخریات او، تقریباً هیچ گاه رشته پیوند میان وی و قبیله‌اش کاملاً گسیخته نمی‌شود و بر همین مبناست که شاعر بعد از بیت یاد شده (يُحَاوِلُنِي قَوْمِي إِذَا...) به ترمیم شکاف ایجاد شده میان خود و بستگانش می‌پردازد و به فخر جمعی مشغول می‌گردد؛ چرا که رهایی شاعر تنها به دست آن‌ها میسر خواهد بود، بنابراین پس از بیت مذکور نوای فخر قبیله‌گی خویش را چنین ساز می‌کند:

وَ نَحْنُ أَنْاسٌ لَا تَوَسُّطَ بَيْنَنَا
لَنَا الصَّدْرُ دُونَ الْعَالَمِينَ أَوْ الْقَبْرِ
تَهْوُونَ عَلَيْنَا فِي الْمَعَالِي نَفُوسُنَا
وَمَنْ يَخْطُبُ الْحَسَنَاءَ لَمْ يُغْلِبْهَا الْمَهْرُ
أَعَزُّ بَنِي الدُّنْيَا وَ أَعْلَى ذَوِي الْعُلَا
وَ أَكْرَمُ مَنْ فَوْقَ التُّرَابِ وَ لَا فَخْرُ

(همان: ۱۶۵ و ۱۶۶)

۲- گویا این گونه فخرفروشی‌ها نوعی مقاومت در برابر هجوم یأس و گریز از تسلیم است و به عبارتی نوعی نمایش قهرمانی است نه احساس عمیق نسبت به قهرمان بودن. در این مسیر گاه شاعر تا بدانجا پیش می‌رود که به نوعی تعلیل و فلسفه‌ی کودکانه متوسل می‌شود؛ به عنوان مثال وی گاهی سبب پافشاری خود بر آزادی و بازگشت به وطن را اشتیاق به دیدار مادرش و رسیدگی به حال پریشان او معرفی کرده است:

لَوْلَا الْعَجُوزُ بِـ «مَنْبِجٍ»
مَا خَفْتُ أَسْبَابَ الْمَنِيَّةِ
وَ لَكَانَ لِي عَمَّا سَأَلُ
سْتُ مِنْ الْفِدَا نَفْسُ أَبِييْهِ

(همان: ۳۵۵)

یا در مناسبتی اکراه از مردن در دیار غربت و به دور از صحنه کارزار را بهانه تقاضاهای مکرر خویش از سیف الدوله برای آزادسازی خود اعلام کرده است:

أُنَادِيكَ لَا أَنِّي أَخَافُ مِنَ الرَّدِّي
وَ لَا أَرْتَجِي تَأْخِيرَ يَوْمٍ إِلَيَّ غَدِ
وَ قَدْ حَطَّمُ الْخَطِيئُ وَ اخْتَرَمَ الْعِدِّي
وَ فُلِّلَ حَدُّ الْمَشْرِفِي الْمُهْتَدِ
وَ لَكِنْ أَنْفَتُ الْمَوْتَ فِي دَارِ غُرْبَةٍ
بِأَيْدِي النَّصَارِي الْعُلْفِ مِيَّةَ أَكْمَدِ

(همان: ۹۷)

تا بدین وسیله هم به روحیه وفاداری و رزمندگی خود اشاره کند و هم به خواسته راستینش که همان آزادی از ذلت بند و رهایی از سیطره زنجیر اسارت است، نائل گردد.

۳- فضایی که شاعر در زندان به خود نسبت می دهد، با وضع و حال او تناسب مستقیم دارد؛ چرا که عوامل روانی، محیطی و اجتماعی مؤثر در پرورش وی، شخصیتی شجاع، جنگاور و بزرگ منش را طلب می کند؛ بنابراین شاعر در تاریکی و تنگنای زندان از لشکر کشی ها و پیروزی های جنگی خود سخن به میان آورده و نغمه دلآوری سر داده است:

وَإِنِّي لَجَرَّارٌ لِّكُلِّ كَبِيَّةٍ مُعَوَّدَةٌ أَنْ لَا يَخِلَّ بِهَا النَّصْرُ
وَإِنِّي لَتَرَّالٌ بِكُلِّ مَخُوفَةٍ كَثِيرٌ إِلَيَّ نُزَالِهَا النَّظْرُ الشَّرُّ
فَأَصْدِي إِلَيَّ أَنْ تَرْتَوِي الْبَيْضُ وَالْقَنَا وَأَسْعَبُ حَتَّى يَشْبَعَ الذُّبُّ وَالنَّسْرُ

(همان: ۱۶۴)

پس معلوم شد که فخر ابوفراس قبل از زندان بیشتر دارای رنگ و بوی قبیلگی است و این امر خود دارای دلایلی است و فخر مربوط به دوران اسارت او ناظر بر تغییر رویکرد وی از قبيله به فرد است که نوعی تلاش جهت تقویت روحیه و گزینشی دفاعی در برابر آفت یأس و دلشکستگی به حساب می آید.

موضوعات فخر در دیوان ابوفراس

بارزترین مفهومی که در دیوان ابوفراس یافت می شود، غرض فخر و مباحثات است. دیوان ابوفراس مشتمل بر ۵۳۵ بیت است که حدود ۸۲۴ بیت یعنی نزدیک به یک چهارم از کل، در اشغال مفهوم فخر است. کمتر از نصف این تعداد، به فخر شخصی (۳۸۸ بیت) و تعداد (۴۳۶ بیت) به فخر جمعی اختصاص دارد. دلیل این رویکرد عمده به فخرورزی این است که ابوفراس شاعری بلند پرواز بود و جز مجد و مردانگی در میدان زندگی معنای دیگری نمی شناخت و میل داشت که دائم بر فراز قله های شرافت و سروری جولان زند و از هر گونه کسالت و حقارتی برکنار باشد. زندگی راستین شاعر

و تصویر رؤیاها و آرمان‌ها و عقایدش را می‌توان با کمتر مبالغه‌ای در تار و پود سروده‌هایش دریافت. حضور ابوفراس در خط مقدم نبردهای دامنه دار دولت حمدانی علیه ارتش روم و ایمان جزم او به تعالیم ناب شیعی که تاریخی سرشار از خون و حماسه دارد، غریزه شجاعت و جنگاوری را چون ملکه‌ای مقدس در وجودش پرورش داد. بر این مبناست که بالندگی شاعر به شجاعت و دلاوری بیش از هر فضیلت دیگری در دیوانش نمود یافته است. وی حرفه دلخواه خود را شمشیر زنی معرفی کرده و شعرش را اسباب همسری با شاعران و تعرض به آنها به شمار آورده است:

وَ صِنَاعَتِي ضَرْبُ السُّيُوفِ وَإِنِّي مُتَعَرِّضٌ فِي الشُّعْرِ بِالشُّعْرَاءِ (همان: ۲۰)

دلاوری در قاموس ارزش‌های مردان حمدانی، برجستگی ویژه‌ای دارد و این فضیلت، بذری است که در ضمیر هر کدام از فرزندان این تبار ریخته شده و در کشاکش ستیز و آویز با دشمنان و مدعیان، بارور و شکوفا گشته است. بنیاد بنای عزت و عظمت سرداران و دلاوران حمدانی بر نیزه و شمشیر است:

وَ تُرْبِطُ فِي مَجَالِسِنَا الْمَدَاكِي وَ تَبْرُكُ بَيْنَ أَرْجُلِنَا الرَّكَّابِ؟
فَهَذَا الْعِزُّ أَثْبَتَهُ الْعَوَالِي وَ هَذَا الْمُلْكُ مَكَّنَهُ الضَّرَابُ

(همان: ۳۸)

ابوفراس می‌کوشد تا برای ادعاهای خود مبنی بر شجاعت و جنگاوری به نمونه‌هایی عملی تمثیل جوید و ذهن مخاطب را از فضای خیال پردازی شاعرانه خارج و متوجه وقایعی نماید که دلاوری‌های شاعر را در حیطه عملی اثبات می‌نماید؛ به عنوان مثال در مناسبتی برای اثبات ادعای خود، قوم «بنی کلاب» را به گواهی می‌طلبد و به ذکر مکان درگیری و اشخاص حاضر می‌پردازد:

سَلِي عَنَّا سَرَاةَ «بَنِي كِلَابٍ» بِـ «بَالِسَ» عِنْدَ مُشْتَجِرِ الْعَوَالِي! (همان: ۲۷۸)

از طرفی ابوفراس در بیان روحیه جنگی خود تا آن جا پیش می‌رود که خواننده یا شنونده گمان نکند وی شخصی جنگ طلب و ستم پیشه است، بلکه در بسیاری از مناسبات فخری خود که به وصف نبردهایش با دشمن تعلق دارد، از جوانمردی و

عظوفت خود نسبت به زنان و ضعیفان یا بازگرداندن اموال و غنائیم به صاحبانش سخن به میان آورده است؛ مانند قصیده‌ای که بدین مطلع سروده است:

إِبَاءُ إِبَاءِ الْبِكْرِ غَيْرُ مُدَلِّلٍ وَ عَزْمٌ كَحَدِّ السَّيْفِ غَيْرُ مُفَلِّلٍ
وی در این قصیده پس از شرح پیروزی خود بر دشمنان، به بازپس دادن غنائیم و پرداخت غرامت به گروه مغلوب اشاره کرده است:

رَدَدْتُ بَرَعْمَ الْحَيْشِ مَا حَازَ كُلَّهُ وَ كَلَّفْتُ مَالِي غُرْمَ كُلِّ مُضَلِّلٍ (همان: ۲۷۲)
بعد از مفهوم شجاعت، بیشترین توجه شاعر به بیان منزلت والای خود و خاندانش و کرامت شأن و مقامشان بوده است. وی در ابیاتی علو شأن خود را چشم اندازی بلند و مطلبی دیرپاب معرفی کرده و چنین سروده است:

أَيَا جَاهِدًا فِي نَيْلِ مَا نَلْتُ مِنْ عُلَا رُوَيْدَكَ! إِنِّي نَلْتَهَا غَيْرَ جَاهِدٍ!
لَعَمْرُكَ مَا طَرُقَ الْمَعَالِي حَفِيَّةً وَ لَكِنَّ بَعْضَ السَّيْرِ لَيْسَ بِقَاصِدٍ
وَ يَا سَاهِدَ الْعَيْنَيْنِ فِيمَا يَرِيئِي أَلَا إِنَّ طَرْفِي فِي الْأَدْيِ غَيْرُ سَاهِدٍ
(همان: ۱۰۰)

شاعر به سخاوتمندی خود و تبار حمدانی نیز اشاراتی کرده و بدین فضیلت انسانی مباحثات نموده است. طبیعی است که شخصی در جایگاه ابوفراس که «در میدان های نبرد، جانش را به بازی گرفته است، در بذل مال و منال بخل ورزی نکند» (الحایک، ۲۰۰۰: ۲۵). مهمان در خانه آل حمدان ارجی والا و مقامی شامخ دارد و اهل منزل تابع بی چون و چرای دستورات اویند:

وَ يُصْبِحُ الضَّيْفُ أَوْلَانَا بِمَنْزِلِنَا نَرُضِي بِذَاكَ وَ يَمْضِي حُكْمُهُ فِينَا
(همان: ۳۲۴)

مفهوم کرم و مهمان نوازی در دیوان ابوفراس با همان تعابیر سابقه دار موجود در دیوان های شعری قدیم مانند برافروختن آتش بر بلندی، جهت جلب مهمان و هراس شتران از کثرت نحر به قصد پذیرایی شناخته می‌شود. گرچه گاهی شاعر این معانی را با بیانی تازه و بدیع به تصویر کشیده است:

أَحْمِي حَرِيمِي أَنْ يَبَا	حَ وَ لَسْتُ أَحْمِي مَالِيَه
وَ تَخَافُنِي كَوْمُ اللَّقَا	حَ وَ قَدْ أَمِنَ عِدَائِيَه
نَارِي عَلَي شَرْفٍ تَأَجَّ	سُجُّ لِلضُّيُوفِ السَّارِيَه
يَا نَارُ إِنْ لَمْ تَجَلِّي	ضِيْفًا فَلَسْتُ بِنَارِيَه (همان: ۳۵۴)

شاعر در مفاخر خویش می‌کوشد تا با برشمردن صفات و موهبت‌های پسندیده خود و هم تبارانش، لوحی زرین در گنجینه افتخارات تاریخی قوم بنی حمدان به یادگار گذارد و مفهوم جوانمردی و ایثار را نغمه جاوید اوج و عروج انسانیت و کمال قلمداد نماید. در دفتر مفاخر ابوفراس معانی دیگری نیز یافت می‌شود که شاعر خود و خویشانش را بدان متّصف کرده است. نگارنده برای رعایت اختصار و نظم در بیان این معانی به رسم جدولی اقدام کرده است. شایان ذکر است که مراد از هر معنی در جدول زیر، ذکر صریح یا ضمنی آن توسط شاعراست و تمام ابیات موجود در یک قصیده فخریه چنان چه به امور دیگری غیر از فخر دلالت داشته‌اند وارد این آمار نشده است. از طرفی گاه بیتی مشتمل بر چند فضیلت است یا ابیاتی را می‌توان به چند معنی نسبت داد که کار تفکیک و جدول بندی را دشوار می‌نماید؛ بنابراین شاید لحاظ مرزهایی نفوذ ناپذیر در این تقسیم بندی امری مبالغه آمیز به نظر برسد.

نکته: دیوان مورد استناد برای بیان صفحات ابیات و نیز آمار به کار رفته در جدول، شرح خلیل

الدویهی است.

موضوع فخر	فخر جمعی	صفحه	فخر شخصی	صفحه
۱. شجاعت و جنگاوری	۲۷۶	۳۵،۳۶،۳۱،۳۲،۸۱،۸۲،۷۸،۱۲۹،۳۴، ۱۴۸،۱۱۶،۱۱۷،۲۶۹،۵۰،۲۷۸،۲۷۱،۲۵۹ ۳۱۵،۳۱۴،۳۲۰،۳۲۱،۲۹۰،۲۹۴،۲۹۵،۲ ۸۵،۲۸۰،۳۳۸،۳۳۹،۳۲۷،۳۴۵	۱۸۸	۲۴،۲۵،۳۷،۵۵،۴۹،۵۴،۶۱،۲۰،۵۸، ۶۷،۶۸،۷۱،۸۱ ۲۷۹،۲۷۸،۲۳۴،۲۲۱،۱۸۲،۱۸۱،۱۱ ۶،۱۲۶،۱۰۰ ۱۰۱،۹۸ ۱۱۹،۱۲۰،۲۴۱،۲۴۲،۳۱۳،۳۲۶،۳۲ ۷،۳۴۳،۳۴۴،۳۲۸،۳۳۵،۳۲۵،۳۴۰، ۳۴۱،۳۳۴
۲. عزت و کرامت و بلند همتی	۳۱	۱۶،۳۴،۹۱،۱۲۸،۱۳۷،۱۳۹،۳۷،۳۸،۱۷ ۵،۱۱۶،۱۶۵،۱۶۶،۲۲۱،۲۴۸،۲۴۹،۲۵۹ ۲۸۰،۳۱۴،۹۱،۱۲۶،۱۵۸،۳۴۸،۳۱۲،	۵۱	۴۱،۵۹،۶۵،۹۸،۸۵،۱۰۰،۱۰۱،۱۲۶، ۱۷۴،۱۱۶،۱۹۸،۱۸۱،۱۸۲،۱۶۶،۲۰ ۵،۲۱۲،۲۳۳،۲۸۳،۱۵۸
۳. کرم و سخاوت	۲۵	۸۱،۹۱،۱۰۸،۱۲۸،۱۲۹،۱۳۰،۲۵۹،۳۱۴ ۳۲۱،۲۸۵،۳۰۸،	۲۴	۴۶،۱۰۱،۱۸۱،۱۸۲،۱۶۴،۱۶۵،۲۲۳ ،۲۳۴،
۴. بردباری و بخشایندگی	۱۸	،۲۲۱،۳۰۸،۸۹	۲۱	۵۴،۳۸،۱۱۶،۳۱۲،۲۹۰،۴۶،۱۰۰،۲ ۹۲
۵- مجد	۱۸	،۱۲۹،۱۳۷،۱۳۹،۱۰۸،۱۷۵،۹۱،۳۰۸	۵	،۴۹،۹۸،۱۷۴،۱۰۲،۱۹۸
۶. مروت و جوانمردی	۷	۲۷۸	۶	،۱۸۹،۱۸۸
۷. نجابت	۷	،۵۹،۸۲،۱۷۵،۴۹	۶	،۲۲۰،۳۰۵،۴۹،۵۴،۳۸،۱۷۴
۸. حفظ حریم همسایه و حمایت وی	۶	۲۲۱،۸۲،۳۳،۳۴۵	۴	۳۵۴
۹. مناعت طبع	۲	،۳۲۵	۹	۴۰،۴۲،۵۸،۱۵۸،۱۸۳،۱۶۴،۲۲۳
۱۰. عزم و اراده	۳	۱۴۴،۱۴۰	۳	۳۱۳،۱۵۸،۱۲۶
۱۱. وفاداری و قدرشناسی	-	-	۱۰	،۲۳۴،۲۸۳،۴۱،۴۲،۶۲،۵۶،۱۷۵ ۱۰۶،۱۲۱

۲۷۸	۱	۱۳۰،۳۳۹،۳۴۲	۳	۱۲. احسان و انصاف
۱۰۲،۹۸،۳۲۷،۳۴۱،۹۱،۴۹	۶	-	-	۱۳. شعر و فصاحت
۸۳،۱۲۵،۱۸۲	۳	-	-	۱۴. عفت کلام و پاکدامنی
	۵۶		۴۰	۱۵. موضوعات دیگر فخر
مجموع کلی ابیات=۸۲۴ بیت	۳۸۸		۴۳۶	مجموع ابیات

ویژگی های کلی فخریات ابوفراس

فخریات ابوفراس از نظر محتوا و ساختار دارای ویژگی هایی به شرح زیر است:

۱- در دیوان ابوفراس، غرض فخر به طور عمده با اغراضی چون اخوانیات و شکوی و عتاب، درآمیخته است. شاعر همچنین برخی از فصاید فخری خود را مانند چکامه‌های مدحی و به شیوه گذشتگان با تغزل آغاز نموده است، البته «آوردن مقدمه غزلی در آغاز فخر نسبت به مدح از تناسب بیشتری برخوردار است، زیرا در فخر روان (شاعر)، منفعل، هیجان زده و برآشفته است و غزل نوعی ابراز توانمندی و جوانمردی و بلند نظری است که با فضایل مورد مباهات شاعر هماهنگی دارد» (بکار، ۱۹۷۱: ۶۸).

توضیح این که در فخر، شاعر به فضایل و روحیات انسانی خویش می‌بالد و به وارستگی و فداکاری خود افتخار می‌کند، ولی این گونه فخرفروشی‌ها در اساس، جنبه ابراز احساسات و تخلیه هیجان‌ها دارند و الزاماً دارای مصداق واقعی و عینی نیستند. چنان که در تغزل نیز شاعر، در وادی عواطف خویش برای تقرّب به دلدارش قدم به قربانگاه عاشقان می‌گذارد و در عالم خیال به هرگونه جانفشانی و ایثار تن می‌دهد تا رضایت معشوق را جلب کند، در حالی که انتظاری برای تحقق عملی این ادعاها از جانب وی و دیگران وجود ندارد؛ لذا فضای عاطفی تغزل با جو روانی حاکم بر فخر، نسبت به مدح از تناسب بیشتری برخوردار است.

۲- شاعر عمدتاً در فخریاتش جانب صداقت را نگاه داشته، از مبالغه‌های دور و غلوهای ناپسند تا حدّ زیادی برکنار مانده است. وی در بیان همه فضايل افراد مورد فخرش حرص می ورزد و در اظهار تمام ویژگی های پسندیده آن ها بی تاب است؛ لذا گاهی شعرش به نظم نزدیک تر می شود تا به شعر. «او آن گاه که فخر می ورزد و حماسه می سراید و از جنگ ها یاد می کند، سخنی راستین و منطبق بر عمل می گوید و همانند آن کس نیست که بدان چه عمل نمی کند سخن به میان می آورد و به چیزی مباحات می کند که در او یافت نمی شود؛ زیرا شخصیت وی رشد کرده است و خطوط کلی آن در فضایی شفاف استوار گشته و به درجه اطمینان رسیده است» (الحسینی، ۱۶: ۱۴۱ق: ۱۶). می توان این ویژگی را منحصر به ابوفراس دانست؛ چرا که کمتر شاعری در ذکر برازندگی های خویش از طغیان مبالغه ناروا و گزند افراط، مصون مانده است. بر همین مبناست که شوقی ضیف ادعا کرده است: «فخر ابوفراس بسیار سرزنده و پویاست، چون وی ضمن آن به تصویر واقعیت ها پرداخته است نه اوهام و تخیلات بی اساس» (ضیف، بی تا: ۳۵۲). سامی اللّهان نیز بر آن است که: «چیزی بیش از حقیقت در مفاخر ابوفراس یافت نمی شود و آن، سیره پدران حمدانی او و اقداماتشان در راه (رسیدن به) خلافت است و توصیفی از سخاوت و شجاعت و جنگ هایشان علیه خوارج و پیروزی های آن ها بر قرامطه و شورشیان و نبردشان با روم و تأدیپ قبایل عرب می باشد» (الحمدانی، ۱۹۴۴م: ۱۵). فخر ابوفراس قبل از اسارت، غلوآمیز نیست و به واقعیت نزدیک است، ولی این واقع گرایی در زمان اسارت، نمایان تر می شود و با جوشش اشتیاق و خروش خشم شاعر در می آمیزد. آه و اندوه شکست و نومیدی، هربار از نهاد شاعر برمی خیزد و رنگ درد و ماتم را بر چهره تمام واژگان و عبارت هایش می نشاند. بدینسان فخریاتش راستین و زاده تجربه اوست و واژگان و ترکیباتش با سوهان محنت و مشقت و نه تکلف و صنعت صیقل خورده است و آوایش را درد و داغ برانگیخته است.

۳- لحن جدی بر بیشتر مفاخر ابوفراس سیطره دارد و آن به دلیل اقدام حمدانی ها به نبردهای خرد کننده و پیگیر با روم است، گر چه این جدیت را در

فخریات مرحله‌ی زندان، می‌توان نوعی تحدی درونگرایانه دانست یا صدایی که اوج می‌گیرد تا در ساحت ذات شاعر طنین افکن شود و در روح افسرده و گرفتار او شور و حماسه برانگیزد.

۴- ابوفراس گاهی در سروده‌های فخرآمیز خود دارای نفسی بلند است و از همین رهگذر یکی از بلندترین قصاید فخری عربی را در ۲۲۵ بیت بدین مطلع سروده است:

لَعَلَّ خَيْالَ الْعَامِرِيَّةِ زَائِرُ
فَيْسَعَدَ مَهْجُورٌ وَ يَسَعَدَ هَاجِرُ

وی در این قصیده، توانایی خود را در آوردن سروده‌های طولانی به اثبات رسانده است. این قصیده مانند شماری از قصاید دیگر موجود در دیوان شاعر، دارای برخی ویژگی‌های شعر حماسی است، اما نمی‌توان آن را حماسه نامید؛ زیرا بر خلاف حماسه که با سبکی داستانی به ذکر ماجراها می‌پردازد تا مخاطب را دچار اعجاب و شگفتی سازد، این قصیده دارای لحنی گزارشی است و تنها جنبه فخرفروشی و تغنی به فضائل را دارد.

۵- برخی از فخریات ابوفراس بنا به حکمت یا مناسبتی سروده شده و با در آمیختن معانی فخرآمیز با ابیاتی حکیمانه و پندآموز و قدری مبالغه شاعرانه عرضه گشته است؛ این گونه است که گاهی فخر او به تجارب و کلام حکیمانه نزدیک می‌شود. برخی دیگر از فخریات وی نیز به تقلید از فخر قدیم سروده شده است و دامنه این تقلید تا بدانجاست که گاه خواننده می‌پندارد در برابر شاعری جاهلی قرار گرفته است و از دولت و ارتش منظم و نبردهای نظامی و سلاح جنگی موجود در روزگار ابوفراس خبری نیست. به ویژه در برخی ابیاتش می‌توان مبالغات جدّ بزرگش عمرو بن کلثوم را ملاحظه کرد.

۶- برخی مفاخر ابوفراس دارای ویژگی حماسه است و شاعر ضمن آن با زبانی رسا و سبکی مناسب به ترسیم صورت نمادین خویش و تدوین حکایت قهرمانی‌های قبیله‌اش پرداخته است. وی در این گونه قصاید دارای نفسی حماسی است و گاهی به گزارش داستان گونه و تصویر پیگیر حوادث و ترسیم قهرمانی تجسم یافته در قالب سوارکاران چیره و هم مغلوب و وصف ابزارها و اسب‌های جنگی و ذکر اسامی اشخاص و اماکن

کارزار مشغول شده است. قافیۀ واحد در چنین سروده‌هایی مانع دراز گویی و ذکر مفصل مناظر و ماجراها گشته و صحنه‌ها با تراکم و ایجاز بیان شده است.

۷- شاعر قبل از اسارتش سری پرشور داشت و هر چیزی را با دیدۀ شموخ و رفعت می‌نگریست. متناسب با چنین روحیه‌ای فخریات این برهه از زندگی او دارای زبانی نسبتاً فخیم و بدوی- مانند شاعران جاهلی- است؛ ولی پس از گرفتار شدن در زندان و مبتلا گشتن به رنج و خواری اسارت، دلش شکست و آن لحن همگرایانه و زبان فخیم و بدوی گونه‌اش غلظت خود را از دست داد و رقیق و شفّاف گشت. زبان حال او در اسارت، زبان اندوه و انتظار و پافشاری بر تقاضایی است که اقدام خویشانش را برای آزاد سازی او از بند حقارت بار زندان مطرح می‌کرد. فخر او در این ایام، نوعی مدح ذات یا خویشتن ستایی است. وی در زندان، ذاتش را محور امور قرار می‌دهد و به بازنمایی گذشته درخشان خود که یادآور جوانمردی و دلاوری اوست می‌پردازد و به قهرمانی‌ها و جانفشانی‌هایی که در جهت پاسبانی از میراث قوم و اعتبار دین خود بذل کرد، اشاره نموده، مجد و منزلت والای دین و دولت حمدانی را در گرو مجاهدت های بی دریغ خویش قلمداد می‌کند و از اهمال آن‌ها مبنی بر گشودن بند اسارت از پاهای خود ناله می‌کند و عتاب سر می‌دهد.

۸- تجارب فخرآمیز ابوفراس از دو عنصر صداقت و انفعال برخوردارند، اما این دو عنصر با وجود اهمیت عمده‌ای که در تجربه شعری دارند، برای ایجاد اثری سترگ و جهان شمول دارای کفایت لازم نیستند و شایسته است که شاعر به علاوه از پشتوانۀ فکری و فرهنگی، شامل و فراگیری بهره‌مند باشد تا بتواند احساسات خود را در جوی گسترده با مرزهایی فراگیر به وسعت جامعۀ انسانی عرضه کند و با فرو رفتن در اعماق وجوه روانی خویش، پیوندهای مشترک میان سرشت و گرایش انسان‌ها را کشف کرده و آوایی سر دهد که نفوذش حصار زمان و مکان را در هم بشکند و شعله‌های عواطفش را تا ابدیت بالا بکشد. ابوفراس در این راستا و در جهت تبدیل تجارب خود، به مفاهیمی عمومی و مشترک، تلاش چندانی نکرده است و لذا معانی موجود در سروده‌هایش بیشتر رنگ جغرافیای خاص شاعر را پذیرفته است. به عبارت دیگر حوزه

اندیشگی او فردی است و بُرد انسانی و اجتماعی چندانی ندارد؛ این چنین است که وقتی شاعر از زندان یا آزادی سخن می‌گوید، نمی‌کوشد تا به مفهوم کلی این معانی توجه کند و به طور مثال از زندان بزرگی سخن به میان آورد که انسانیت را در میان گرفته است و یا خواهان آزادی بشریت از زنجیرهای ظلم و بردگی شود؛ بلکه از نظر او زندانی جز بند اسارت رومیان وجود ندارد و واژه آزادی جز با رهایی وی از بند معنا نمی‌شود.

۹- فخر ابوفراس به رایحه ملوکانه و شدت گیرایی ممتاز و از واژگان نامتعارف تهی است (البستانی، ۱۹۸۸م: ۳۷۱). او در فخریاتش به الفاظ ساده و مؤثر تکیه کرده و در دام پیچیدگی روحی و روانی نیفتاده است؛ بنابراین قصاید فخرآمیزش دارای اوزانی جوشان و نغمه‌هایی کوبنده و روان است؛ زیرا شعرش حاصل انفعالات ژرف و باورهای راستین قلبی اوست، نه تکلف و تلاش آگاهانه اش برای اسطوره سازی و قصه پردازی. به نظر می‌رسد که ابوفراس در فخریاتش از لحاظ تنیدی عاطفه و صدق انفعال به عمرو بن کلثوم نزدیک باشد (حاوی، ۱۹۶۰م: ۱۴۱).

نتیجه

ابوفراس از چهره‌های نامدار فخریه سرایی در ادبیات عربی است. وی در هر مناسبتی به خود و تبارش بالیده است. تصویر خاندان ابوفراس در سروده‌های قبل از اسارت شاعر برجستگی ویژه‌ای دارد، که این موضوع به عواملی چون درخشان بودن چهره قبیلگی آل حمدان و پیروی شاعر از سنت گذشتگان و نیز نوعی مبارزه طلبی با شاعر بزرگ، متنبی، بستگی دارد. انگیزه او از خودستایی و یادآوری نقش ممتازش در قبيله نیز که حاصل سروده‌های او در ایام اسارت است، نوعی مبارزه با نومیدی و از کار افتادگی و اظهار توانمندی و اقتدار خود به اهل قومش است که منکر شأن و شوکت وی شده بودند. وی همواره در مفاخرش، خود و خویشانش را با معانی بلندی چون شجاعت و سخاوت و مجد و سروری تمجید کرده است، در حالی که پرننگ‌ترین معنی در این گونه سروده‌ها، شجاعت و سلحشوری است. از ویژگی‌های فخریات او می‌توان به صداقت و صمیمیت شاعر و گرمی عاطفه و جوشش ذوق او اشاره کرد.

منابع و مأخذ:

- ابن خلّكان، احمد بن محمد بن ابی بكر، وقایات الاعیان و انباء ابناء الزّمان، به تحقیق احسان عبّاس، دارالثّقافه، بیروت، بی تا.
- ابن عدیم، عمر، زبده الحلب من تاریخ الحلب، به كوشش سامی الدهان، بی جا، دمشق، ۱۳۷۰ق.
- بروكلمان، كارل، تاریخ الادب العربي، أشرف علی ترجمته: محمود فهمی حجازی، الهیئه المصریه العامه للكتاب، ۱۹۹۳م.
- ۴- البستاني، بطرس، ادباء العرب في العصر العباسیه، طبعه جدیده، دار نظیر عبود، بیروت، ۱۹۸۸م.
- د. بكار، یوسف حسین، اتجاهات الغزل في القرن الثاني الهجري، دارالمعارف، مصر، ۱۹۷۱م.
- ۶- التنوخی، نشوار المحاضرة و أخبار المذاكرة، تحقیق: عبّود الشالجي، بی نا، بی جا، ۱۹۷۱م/۱۳۹۱ق.
- ۷- التعلالی، ابومنصور، یتیمه الدهر في محاسن اهل العصر، شرح و تحقیق: د. مفید محمد قمیحه، ط ۱، دارالکتب العلمیّه، بیروت، ۱۹۸۳م.
- حاوی، ایلیا، الفنون الادبیه عند العرب: فنّ الفخر و تطوّره في الأدب العربي، ط ۱، منشورات دارالشرق الجدید، ۱۹۶۰م.
- ۹- د. الحایك، منذر، ابوفراس الحمدانی رحله الحیاه و مسیره الموت مع مختارات شعریه، منشورات دار علاءالدین، دمشق، ۲۰۰۰م.
- الحسینی، ابی جعفر محمد بن امیر الحاج، شرح شافیة ابی فراس في مناقب آل الرسول و مثالب بنی العبّاس، تح: صفاءالدین البصری، ط ۱، طهران، ۱۴۱۶ق.
- الحمدانی، ابوفراس، دیوان، به روایت ابی عبداللّٰه الحسین بن خالویه، دار صادر/دار بیروت، بیروت، ۱۹۵۹م.
- الحمدانی، ابوفراس، دیوان، شرح خلیل الدویهی، دار الكتاب العربي، بیروت، ۱۴۲۸ق.
- الحمدانی، ابوفراس، دیوان، شرح سامی الدّهان، مؤسّسه الرساله، بیروت، ۱۹۴۴م.
- د. راجح، احمد عزّت، اصول علم النفس، ط ۱، جامعه الاسكندریه، بی تا.
- زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ط ۷، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۶م.
- زیدان، جرجی، مؤلفات جرجی زیدان الكامله، تاریخ آداب اللغه العربیه، طبعه جدیده، دارالخیل، بیروت، ۱۹۸۲م.
- د. السامر فیصل، الدوله الحمدانیة في الموصل و حلب، ط ۱، مطبعه الايمان، بغداد، ۱۹۷۰م.
- شامی، یحیی، موسوعه شعراء العرب، ط ۱، دار الفكر العربي، بیروت، ۱۹۹۹م.

- صدر حاج سید جوادی، احمد و دیگران، دایره المعارف تشیع، چاپ دوم، بنیاد خیریه فرهنگی شطّ، تهران، ۱۳۷۲ش.
- د. ضیف، شوقی، الفن ومذاهبه فی الشعر العربی، ط ۱۲، دارالمعارف، القاهرة، بی تا.
- عبد سلمان، یاسر علی، صورة الذات بین أبی فراس الحمدانی و محمود سامی البارودی، دار نینوی، دمشق، ۲۰۰۸م/۱۴۲۹ق.
- الفاخوری حنا، الجامع فی تاریخ الادب العربی، دار الجیل، بیروت، بی تا.
- فروخ، عمر، تاریخ الادب العربی(الاعصر العباسیه)، الطبعة الخامسة، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۵م.
- القیسی، نوری حمودی، محاولات فی دراسة اجتماع الأدب، ط ۱، دارالشؤون الثقافیة العامه، بغداد، ۱۹۹۴م.
- المتنبی، ابوالطیب، دیوان، شرح عبدالرحمان البرقوقی، شرکه دارالارقم بن ابی الارقم، بیروت، بی تا.
- محمّد، سراج الدین، موسوعه المبدعون، الفخر فی الشعر العربی، دارالراتب الجامعیة، بیروت، بی تا.
- موسوی بجنوردی، کاظم، دایره المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳ش.
- میتز، آدم، الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری، أو عصر النهضة فی الاسلام، ترجمه محمد عبدالمهادی أبوریة، دارالکتاب العربی، بیروت، ط ۴، ۱۹۶۷م.
- نیکلسون، رینولد، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه کیوان دخت کیوانی، نشر ویستار، تهران، ۱۳۸۰ش.